فرهیختگان

@farhikhtegandaily

WWW.FDN.IR

جنبش تی‌پارتی که در سایه ناتوانی احزاب در پوشش مطالبات مردم قدرت گرفت و توانست ترامپ را به کاخ سفید برساند اکنون در حال دوپاره کردن حزب جمهوری‌خواه است

تسخیر؛ از وال استریت تا کنگره

مجتبی خراسانی
روزنامه‌نگار

حمله روز چهارشنبه هواداران دونالد ترامپ به نماد دموکراسی آمریکا، یعنی کنگره این کشور، شکاف‌های حزب جمهوری‌خواه را عیان‌تر کرده و احتمال دارد در آینده‌ای نه‌چندان دور، این حزب را دوپاره کند. در یک هفته گذشته جمهوری‌خواهان در مواجهه با نمایش ترامپ و هوادارانش دو سوی یک میدان و در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند. این رویارویی به اندازه‌ای جدی است که جمهوری‌خواه شناخته‌شده‌ای همچون کالین پاول، وزیر امور خارجه دولت جورج بوش پسر در واکنش به جمهوری‌خواهانی که از محکوم کردن حمله به کنگره آمریکا خودداری کرده‌اند گفته دیگر خود را عضو جمهوری‌خواه نمی‌داند. او در گفت‌وگو با فرید زکریا، مجری شبکه «سی‌ان‌ان» گفته که «نمی‌دانم ترامپ چطور این افراد را جذب می‌کند. خودشان بهتر می‌دانند. اما آنها نمی‌ایستند که حقیقت را بگویند یا او و دیگران را مورد انتقاد قرار دهند.» فاصله گرفتن از حزب جمهوری‌خواه در موضع ضعف تازه‌ای نیست. در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰، بیش از ۳۴۷ جمهوری‌خواه برجسته راه خود را از جمهوری‌خواهان جدا کردند و به جو بایدن، رقیب دموکرات دونالد ترامپ رای دادند. هدف آنها از این اقدام، جدا کردن خودشان از رفتارهای دونالد ترامپ و مخالفت با سکوت رهبری حزب جمهوری‌خواه بود. در دموکراسی‌های نوپا، احزاب پس از شکست یا تجربه‌ای تلخ، دچار انشقاق، اضمحلال و فروپاشی می‌شوند اما در آمریکا نه دموکراسی‌شان نوپاست و نه حزب جمهوری‌خواه در موضع ضعف و شکست قرار داشت که چنین مخالفتی بتواند در درون حزب شکل بگیرد. پس چرا نزدیک به ۴۰۰ جمهوری‌خواه آن هم در حساس‌ترین برهه زمانی، در برابر حزب و کاندیدایش ایستادگی کردند؟ آیا این یک رفتار شخصی بود یا ماحصل شکاف در حال تعمیق در درون حزب جمهوری‌خواه؟

برای پاسخ به این سوال باید کمی به عقب بازگشت تا بتوان ریشه‌های این رخداد را در بیش از یک دهه قبل جست‌وجو کرد. در کشورهایی مثل آمریکا که حتی در رای دادن نیز مردم به منافع اقتصادی شخصی‌شان توجه می‌کنند، بحران‌های اقتصادی می‌تواند گرایشات و تعلقات حزبی را کنار بزند و نقش ویژه و تعیین‌کننده‌ای در زمین سیاست بازی کند. در سال ۱۹۳۲ بحران اقتصادی باعث شد تا جمهوری‌خواهان، برخلاف تعلق حزبی به کاندیدای حزب دموکرات فرانکلین روزولت رای بدهند و برای دهه‌های متوالی در حزب دموکرات باقی بمانند. به عبارت ساده‌تر بحران‌های اقتصادی در آمریکا توانسته منجر به شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید سیاسی و به‌تبع آن الگوهای جدید انتخاباتی و جهت‌دهی رای شده است.

با پایان دولت جورج بوش، باراک اوباما درگیر پیامدهای منفی اقتصادی شد که نزول سطح رفاه را در جامعه به دنبال داشت. با وجود آنکه در آن زمان دموکرات‌ها علاوه بر قوه مجریه، سنا و مجلس نمایندگان را نیز در اختیار داشتند اما این درگیری سایه خود را بر کاخ سفید انداخته بود. با این حال اما در صحنه میدانی اوضاع این‌چنین یکدست نبود. خیلی زود دو جنبش خارج از دو حزب در فضای سیاسی آمریکا قد علم کردند؛ یکی جنبش تی‌پارتی [حزب چای] و دیگری جنبش اشغال وال‌استریت. فوکویاما در کتاب هویت در این باره می‌نویسد: «انتظار می‌رفت پوپولیسم چپ (برابری اقتصادی، باز توزیع ثروت از اغنیا به فقرا و...) در کشورهایی که بیشترین میزان نابرابری را تجربه کرده بودند در سطح وسیعی احیا شود اما بعد از بحران مالی ۲۰۰۸، نیروهای پوپولیسم و ناسیونالیسم راست‌گرا ظهور کردند. در آمریکا و بریتانیا این وضعیت شدیدتر بود. در آمریکا بعد از بحران مالی جنبش چپ اشغال وال استریت و راست تی‌پارتی شکل گرفت.» تی‌پارتی‌ها که اساس و ماهیت اقتصادی داشتند قد علم کردند. تی‌پارتی‌ها در شعارهای خود به‌شدت با اقشار صاحب قدرت مخالف به نظر می‌رسیدند، اما در واقعیت جهت‌گیری سیاسی آن طور که فرانسیس فوکویاما می‌گوید «دقیقا در راستای منافع همان سرمایه‌داران بزرگ است.» تی‌پارتی اگرچه گرایشات محافظه‌کاری داشت اما حزب سیاسی به معنای حزب جمهوری‌خواه یا دموکرات نبود و در عوض یک جنبش آزاد فعالان مردمی بود که قصدشان تغییر در حزب جمهوری‌خواه بود. چراکه ایده‌های آنان از نظر فنی با هیچ یک از حزب‌های سیاسی بزرگ همخوانی نداشت. در سوی دیگر نیز از درون حزب دموکرات جنبش تسخیر وال استریت جان گرفت. این جنبش چالش اصلی خود را متوجه سیستم سرمایه‌داری آمریکا کرد و شعارهای خود را مبتنی بر اصلاح وضع سیستم سرمایه‌داری و گستره دولت فدرال در ساماندهی فعالیت‌های مالی، بانکی و اقتصادی کرد.

هر دو جنبش با توجه به بحران اقتصادی توان قدرت گرفتن را داشتند اما مسیر متفاوتی را برای این کار در پیش گرفتند. جنبش اشغال وال استریت تظاهرات کرد ولی درنهایت شکست خورد اما تی‌پارتی با هوشیاری عمل کرد و وارد حزب جمهوری‌خواه شد. در آن زمان که آمریکا درگیر بیکاری بود، شعارهای افراط‌گرایانه این جنبش علیه مالیات و ورود مهاجران با استقبال بی‌نظیری مواجه شد اما با این حال آنها خیلی جدی گرفته نمی‌شدند تا اینکه در میانه سال ۲۰۱۴، اریک کانتور، نماینده ویرجینیا در مجلس نمایندگان در یک انتخابات درون‌حزبی از نماینده جنبش تی‌پارتی شکست خورد. کانتور ۹ سال نماینده ویرجینیا در کنگره بود و احتمال می‌رفت جانشین جان بوئنر، رهبر اکثریت در کنگره شود اما تی‌پارتی همه‌چیز را به‌هم ریخت. برای جمهوری‌خواهانی همچون کانتور که مخالف ضدیت با مهاجران بود، قدرت گرفتن این جنبش در قلب جمهوری‌خواهان، خطری برای هویت این حزب بود. بر همین اساس نیز او در گفت‌وگو با شبکه سی‌ان‌ان گفت که باید جمهوری‌خواهان برای این مساله راه‌حلی پیدا کنند. او همچنین گفت که جمهوری‌خواهان باید روی هدف خود تمرکز کنند اما مشخص نیست با این شرایط و قدرت گرفتن تی‌پارتی در حزب جمهوری‌خواه می‌خواهند در آینده چه موضعی را اتخاذ کنند.

۹ ترامپ و تی‌پارتی

جنبش تی‌پارتی توانست در شرایطی که رای‌دهندگان از وضع موجود بسیار خشمگین و ناراضی بودند در دست کم ۷ حوزه انتخاباتی سنا بر نامزدهای سنتی حزب جمهوری‌خواه پیروز و به قدرت نزدیک شود. با ورود تی‌پارتی به قدرت، آنها تمام تلاش خود را برای رادیکالیزه کردن حزب جمهوری‌خواه به کار گرفتند. در آن زمان تصور می‌شد این بهترین خبر برای باراک اوباما و حزب دموکرات است چراکه رادیکالیزه‌شدن حزب جمهوری‌خواه آرای رای‌دهندگان میانه‌رو و مستقل را به‌سوی سبد دموکرات‌ها سرازیر می‌کند. مجموعه این علل سبب شده بیل کلینتون، رئیس‌جمهوری اسبق ایالات‌متحده در سخنانی در مینسوتا تاکید کند که حزب جمهوری‌خواه درحال به انزوا کشاندن صداهای پراگماتیک در این حزب است و قدرت را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که جورج بوش، رئیس‌جمهوری پیشین را لیبرال توصیف می‌کردند.

تی‌پارتی‌ها خیلی سریع جای خود را باز کردند و شمشیرشان علیه حزب جمهوری‌خواه را کشیدند. آنها معتقد بودند حزب جمهوری‌خواه تشکیلات سست اراده‌ای است که (از نظر آنان) تنها منافع صنفی خود را دنبال می‌کند. در این راستا چهره‌هایی چون گلن بک و راش لیمبو (به‌عنوان اعضای برجسته تی‌پارتی) تئوری‌های توهم توطئه و پارانویایی چون «عدم اعتماد به نهادها از جمله احزاب سیاسی و رسانه‌ها و نفرت غیرمنطقی حزب جمهوری‌خواه از هر چیزی که به‌نوعی با باراک اوباما در ارتباط بود» را تقویت کردند. بر همین اساس نیز از درون این فضا کاندیدایی ظهور کرد که خشم و سروصدای بیشتری داشت و هنجارهای سیاسی را نادیده می‌گرفت؛ آشکارا از ایده‌های تندروانه (تبعیض) نژادی‌اش می‌گفت و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناخت. در انتخابات ۲۰۱۶ هیچ عنصری به اندازه تی‌پارتی در رشد دونالد ترامپ برای پیروزی در انتخابات درون‌حزبی موثر نبود. در میانه رقابت‌های درون‌حزبی، سارا پیلین، رهبر معنوی تی‌پارتی به کمپین تبلیغاتی دونالد ترامپ پیوست تا شوک بزرگی به سایر نامزدهای جمهوری‌خواه وارد شود. با پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶، تی‌پارتی‌ها قدرت عمل را در اختیار گرفتند و حزب را به‌صورت کامل در اختیار دونالد ترامپ قرار دادند. در ۴ سال گذشته با وجود مخالفت‌ها با برخی اقدامات ترامپ، جمهوری‌خواهان که انتخابی جز شکست یا تحمل وضع موجود را نداشتند، ترجیح دادند گزینه دوم را انتخاب کنند و در برابر اقدامات خلاف قانون ترامپ، سخنی نگویند. آنها حتی حاضر شدند در اقدامی خلاف امنیت ملی، از خطای بزرگ ترامپ در دخالت دادن اوکراین در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ چشم‌پوشی کنند و جلوی استیضاح ترامپ را در سنا بگیرند. به هر روی جمهوری‌خواهان واقعی در برابر جنبش تی‌پارتی تبدیل به اقلیت نجیبی شده بودند که به‌جز تماشا، کاری از دست‌شان برنمی‌آمد. آنها پیروزی در انتخابات ۲۰۲۰ را مهم‌تر از دامن زدن به اختلافات داخلی می‌دانستند ولی برخلاف انتظار پس از شکست در انتخابات نیز حرکت معناداری را صورت ندادند و همراه با ادعاهای ترامپ مبنی بر تقلب در انتخابات، به سلامت انتخابات شبهه وارد می‌کردند.

۹ آزمون روز چهارشنبه

اما همه‌چیز از چهارشنبه هفته گذشته به شکل دیگری رقم خورد. هجوم طرفداران تهییج‌شده ترامپ به کنگره برای اخلال در روند تایید نهایی نتایج انتخابات، مساله‌ای نبود که بتوان به‌راحتی از کنار آن عبور کرد. این رخداد آنقدر برای دموکراسی آمریکایی تحقیرآمیز بود که مایک پنس، معاون تقریبا ساکت دونالد ترامپ هم لب به انتقاد گشود و حتی سخن از احتمال رجوع به متمم ۲۵ قانون اساسی آمریکا برای برکناری ترامپ به میان آمد. با این حال اما بازهم در حزب جمهوری‌خواه ترامپ هواداران پروپاقرصی دارد؛ هوادارانی که با وجود حمله به کنگره، از تشکیک در نتایج آرا دست برنداشتند. برای برخی جمهوری‌خواهان تحمل این شرایط آسان نبود و آنها نیز همچون تی‌پارتی‌ها دست به شمشیر بردند و یک جنگ تمام‌عیار درون‌حزبی را آغاز کردند. حالا شاید زمانی باشد که ناظران مدت‌ها قبل درباره دونالد ترامپ پیش‌بینی کرده بودند؛ او مشغول دوپاره کردن حزب جمهوری‌خواه است. اکنون بخش‌های مهمی از حزب با رئیس‌جمهوری که تاکنون وفاداری تقریبا بی‌وقفه‌ای به او داشتند، درگیر شدند. دراین باره راس دوتات می‌نویسد: «بازی آخر خشونت‌آمیز ترامپ شکاف جدیدی را در ائتلاف محافظه‌کار آشکار می‌کند که نه یک تقسیم ایدئولوژیک عادی یا یک استدلال درمورد استراتژی یا تاکتیک‌هاست، بلکه شکافی بین واقعیت و خیال است.

در هر صورت، در چنین شرایطی که ترامپ ایجاد کرده و با توجه به اینکه او تلاش می‌کند هواداران خودش را از حزب جمهوری‌خواه منفک کند، به‌نظر می‌رسد شرایط برای ایجاد یک انشعاب در درون حزب جمهوری‌خواه فراهم است. اما مساله می‌تواند از این هم خطرناک‌تر باشد و منجر به سقوط حزب شود؛ این سقوط درصورتی اتفاق می‌افتد که ترامپیست‌ها شروع به پیروزی در انتخابات سنا و فرمانداری‌ها در ایالت‌هایی شوند که هم‌اکنون فقط به جمهوری‌خواهان متمایل هستند. یک حزب ساخته‌شده توسط دیوانه‌ای به‌نام ترامپ با زمینه تئوری‌های توطئه می‌تواند به پیروزی در مناطق قرمز تندنیز ادامه دهد. به هر شکل همراهی راس حزب جمهوری‌خواه با دونالد ترامپ باعث اعتراضاتی در این حزب شده است و همین مساله در کنار رفتارهای ترامپ می‌تواند حزب را به‌سمت دوپاره شدن هدایت کند. مهم‌تر از حزب جمهوری‌خواه و سرنوشت آن، مواجهه با تبعات فضای به‌شدت دوقطبی شده در آمریکاست. شکاف گسترده در جامعه آمریکا که در نتایج انتخابات خود را بروز داد می‌تواند سایه خود را بر عرصه سیاسی آمریکا باقی بگذارد. بخش عظیمی از کسانی که به ترامپ رای دادند، حاضر به تمکین از هیچ فردی به‌جز ترامپ نیستند. باید دید رئیس‌جمهور آمریکا با این لشکر واقعی خود چه برنامه‌ای برای حزب و آمریکا خواهد داشت. این بحران در حزب دموکرات نیز وجود دارد و از سال‌ها قبل دموکرات‌ها این مساله را پذیرفته‌اند که ترکیبی ناهمگون را درون خود جای دادند اما درحال حاضر مخالفت با ترامپ به‌قدری شدید است که علاوه‌بر دموکرات‌ها، حتی بوش نیز به دموکرات‌ها نزدیک شده است. احتمال این وجود دارد که در ۴ سال آینده گرایش‌های چپ در حزب دموکرات جدی‌تر وارد عرصه شوند و از شکاف‌های جدید در درون حزب رونمایی کنند.»

۹ گزارش

تصفیه تشکیلاتی بایدن در سیا

جو بایدن، رئیس‌جمهور منتخب آمریکا «ویلیام برنز» را به‌عنوان نامزد خود برای ریاست بر سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) انتخاب کرده است. در صورتی که مجلس سنا وی را تایید کند، برنز به نخستین دیپلماتی تبدیل می‌شود که آژانس برتر اطلاعاتی آمریکا را رهبری می‌کند. برخی از رسانه‌ها مانند نیویورک تایمز، در تحلیل معرفی این نامزد نوشته‌اند بایدن قصد داشت با انتخاب برنز این پیام را به دیگران بدهد که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا تحت‌تاثیر سیاست نیستند. گفته می‌شود برنز در دوران کاری خود یک «مصرف‌کننده اطلاعات» بوده است و نه یک «تولیدکننده اطلاعات» به همین دلیل وی برای ریاست سازمان سیا برگزیده شده است. در آمریکا از روسای سازمان‌های اطلاعاتی مانند سازمان سیا انتظار دارند به جای ورود به عرصه‌های سیاسی و ارائه پیشنهادهای سیاستگذاری بر اطلاعات و پیش‌بینی‌ها متمرکز و آنها را به مقامات دولتی ارائه کنند. از سوی دیگر مقامات اطلاعاتی سابق آمریکا می‌گویند مهم‌ترین مهارتی که رئیس سازمان سیا باید دارای آن باشد تخصص اطلاعاتی نیست بلکه او باید قابلیت برقراری رابطه‌ای مناسب با رئیس‌جمهور را داشته باشد. موضوعی که درباره رابطه ویلیام برنز و جو بایدن صادق است. برنز در دولت نخست باراک اوباما معاون سیاسی وزارت خارجه آمریکا بود. جان کری، دموکرات باسابقه و وزیر خارجه دولت دوم اوباما در توصیف برنز می‌گوید: «دیپلمات دیپلمات‌ها.» برنز که به سه زبان عربی، روسی و فرانسوی مسلط است پیش‌تر سفیر آمریکا در اردن و روسیه نیز بوده است.

برنز در حساس‌ترین لحظات در کشورهایی مهم و درحال مذاکره با طرف‌هایی با اهمیت برای آمریکا بوده است. کشورهایی از روسیه گرفته تا کشورهایی در منطقه غرب آسیا. برنز از جمله حاضران در مذاکرات هسته‌ای با ایران نیز بوده است. براساس کتاب خاطرات برنز، نام وی در نامه دوم اوباما به رهبر ایران به‌عنوان عضو تیم مذاکره‌کننده آمریکایی آورده شده است. مساله‌ای که نشان‌دهنده اطمینان بالای اوباما به او، پذیرش مسئولیت دشوار مذاکره با ایران و از سوی دیگر حاکی از قصد آمریکا برای مذاکره جدی با ایران بوده است. معرفی شخصی به اعتبار ویلیام برنز به‌عنوان عضو مذاکراتی آمریکا پیامی به ایران مبنی بر جدیت واشنگتن در مذاکره بوده است.

حالا او قرار است ماموریت دشوار دیگری را در دولت دموکرات‌ها برعهده بگیرد. دولتی که هنوز برسرکار نیامده با دشواری‌های زیادی روبه‌رو شده است و حتی معلوم نیست رئیس‌جمهور مستقر قدرت را به دولت جدید خواهد داد یا خیر. اما چرا بایدن در بین گزینه‌هایی که برای این سمت داشته، برنز را انتخاب کرده است؟ واقعیت این است که جامعه آمریکا دچار شکاف‌های بی‌شماری شده است. شکاف‌هایی که امروز درحال رخ‌نمایی بیش از پیش هستند. این شکاف‌ها در عرصه اجتماع و اقتصاد معضلاتی برای آمریکا ایجاد کرده‌اند که نمونه‌ای از آن در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ و حمله چندی پیش به کنگره خود را نشان داد. این شکاف‌ها که به سطوح و ابعاد مختلف آمریکا سرایت کرده‌اند و حتی در سیاست احزاب را نیز تکه‌تکه کرده و به جان هم انداخته‌اند چرا نباید دردسری برای «دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا» ایجاد کرده باشند و آنها را نیز به شکاف دچار نکرده باشند؟

این شکاف زودتر از همه نهادهای آمریکا دستگاه‌های اطلاعاتی این کشور را به خود دچار کرده است. برای سوءاستفاده از سیاست و دستیابی به اهرم‌هایی علیه مخالفان، نهادی بهتر از دستگاه‌های اطلاعاتی یافت نمی‌شود. دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا در دوران ترامپ شاهد چنین سوءاستفاده‌هایی بودند و از این منظر ضربات سنگینی خورده‌اند. سیا یکی از این سازمان‌های اطلاعاتی آمریکاست که در دولت ترامپ درگیر پروژه سیاسی کاری ترامپ شد. نخستین مورد از آسیب‌های دریافتی این سازمان به جناحی شدن آن مربوط است. ریاست شخصیتی اطلاعاتی-نظامی مانند «مایک پمپئو» به سمت سازمان سیا و سپس نصب وی به‌عنوان ریاست دستگاه دیپلماتیک آمریکا در وزارت خارجه نمونه‌ای از این اقدامات است. «ریچارد گرنل» سرپرست اداره اطلاعات ملی آمریکا که پیش‌تر سفیر دولت ترامپ در آلمان بود یکی دیگر از شخصیت‌های جنجالی در راس دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکاست. او فردی به‌شدت سیاسی است و حتی در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ آمریکا در ویدئوهای پسر ترامپ حاضر می‌شد تا از رئیس‌جمهور این کشور برای دور دوم انتخابات حمایت کند. گرنل یکی از افراطی‌ترین نزدیکان ترامپ است. به جز پیروی همه‌جانبه از ترامپ او در دوران سفارتش در برلین نیز به صراحت در امور داخلی آلمان دخالت می‌کرد. ریاست افراد تندروی حزبی بر دستگاه‌های اطلاعاتی که بی‌پروایانه از هر ابزار قدرت برای نیل به اهداف‌شان استفاده می‌کنند در دولت ترامپ امری معمول بود. دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا دیگر دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا نبودند. آنها حتی حزبی هم نشده بودند. این دستگاه‌ها ترامپیزه شده بودند. زمانی که یک دستگاه اطلاعاتی تبدیل به سازمانی حزبی یا فرقه‌ای و حتی شخصی می‌شود میل همکاری‌های داخلی و خارجی با آن نیز کاهش می‌یابد. به‌عنوان مثال عناصر آمریکایی مانند دیپلمات‌هایی که در وزارت خارجه به دموکرات‌ها گرایش دارند و در سفارتخانه‌های این کشور در سراسر جهان کار می‌کنند هنگامی که دستگاه اطلاعاتی کشورشان حالتی ملی داشته باشد با آن همکاری می‌کنند زیرا فایده آن در آمریکا به همه می‌رسد اما هنگامی که حس کنند دستگاه اطلاعاتی آمریکا درحال پیشبرد امور به نفع یک جریان است یا از همکاری با آن دلسرد می‌شوند یا در دادن اطلاعات و مشاوره دادن مردد می‌شوند. سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای دیگر نیز سطح همکاری‌شان با یک دستگاه اطلاعاتی ملی که با ثبات است بیشتر است تا یک دستگاه اطلاعاتی جناحی و غیرملی که بی‌ثبات بوده و با رفتن دولت‌ها دچار تغییرات اساسی می‌شود.

در یک مورد مشهور ترامپ سعی کرد با استفاده ابزاری از کمک‌های مالی آمریکا به اوکراین این کشور را وادار به دادن اطلاعاتی درباره فساد «هانتر بایدن» پسر جو بایدن رقیب انتخاباتی خود کند. این مساله نشان می‌دهد وفاداران به ترامپ در دستگاه‌های اطلاعاتی نیز در مراودات پنهان خود احتمالا در تلاش برای کسب چنین اطلاعاتی بوده‌اند تا از آن در سیاست داخلی آمریکا استفاده کنند.

اگر اوکراین و دولت آن به ریاست «ولادیمیر زلینسکی» پذیرفته بود به ترامپ کمک کند احتمالا اطلاعات داده شده به جمهوری‌خواهان تاثیر کمی بر نتایج انتخابات آمریکا می‌گذاشت اما حتما پس از شکست ترامپ به‌شدت توسط دموکرات‌ها مورد انتقام‌جویی قرار می‌گرفت.

ترامپ درست در جایی تنها استیضاح ریاست‌جمهوری خود را چشید که تلاش کرد با استفاده از قدرت دولت دست به کسب «اطلاعات» ضدرقیب سیاسی خود بزند. دموکرات‌ها با تشخیص این مساله که عدم کشیدن ترمز ترامپ در این زمینه می‌تواند چه تبعاتی برایشان داشته باشد با جنجال‌سازی گسترده رسانه‌ای و ارا به میز محکمه کنگره کشاندند.

دموکرات‌ها اگر علیه این اقدام ترامپ دست به جنجال‌سازی رسانه‌ای و استیضاح وی نمی‌زدند او با خیال راحت و با فراغ بال آن‌قدر بر دولت اوکراین فشار وارد می‌کرد تا آنها را مجبور به دادن اطلاعاتی علیه پسر بایدن کند. جنجال‌ها و فشارهای پیرامون استیضاح بود که فضا را از ترامپ گرفته و به کشورهایی مانند اوکراین این پیام را ارسال کرد که آنها حتی با خود ترامپ و کل حزب او نیز شوخی ندارند چه برسد به دولت کشوری ضعیف در شرق اروپا. اگر زلیسنکی به حرف ترامپ گوش می‌داد احتمالا بنگاه‌های رسانه‌ای سنتی آمریکا وی را تحت فشار قرار داده و سپس با روی کار آمدن دموکرات‌ها حزب او را با سناریویی از صحنه سیاسی اوکراین حذف می‌کرد. به جز این موارد سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا متهم به انجام اقدامات تروریستی علیه مقامات دولتی دیگر کشورها هستند. مانند سیا متهم به کسب اطلاعات از مقامات دولتی یک کشور برای ترور وی است. ترور سردار سلیمانی، فرمانده سپاه قدس و ابومهدی المهندس، نایب‌رئیس حشدالشعبی که اطلاعات آن توسط سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا جمع‌آوری شده بود ضربه‌ای بر اعتماد بین‌المللی بر این سازمان‌ها بود. دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا با شکاف روبه‌رو هستند. آنها در دوران ترامپ به‌شدت شخصی شده‌اند. از سوی دیگر به دلیل روبه‌رو شدن آمریکا با مشکلات بسیاری از شخصیت‌های ملی‌گرای افراطی در دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا وجود دارند که در آینده به هرتلاشی که از نظرشان برای نجات آمریکا مفید است، دست خواهند زد. این موارد نشان می‌دهد که دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا نیاز به «مهار» و بازسازی «وجهه» و «تصحیح مسیر» دارند تا کنترل‌شان بیش از این از دست خارج نشود. انتصاب تعجب‌برانگیز «ویلیام برنز» دیپلمات کارکشته، مشهور و سیاستگذار آمریکایی به ریاست سیا تلاشی است از سوی جو بایدن برای اصلاح امور دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا. از نظر بایدن او هر سه وظیفه را می‌تواند به‌خوبی انجام دهد.